

در حاشیه

نقد بر نقد

احمد عابدی

تحقیق خلاف آن را اثبات می کند. هر نوشته ای جز کتاب خدا اشتباه و کاستی دارد، اما کتابی که این قدر اشتباه در آن فراوان است، آیا باید آن را صد چندان دشوارتر از تدریس استادانه دانست و نسخه چاپ مصطفوی را مغلوپ ترین نسخه معرفی کرد؟ در حالی که مصحح جلد ششم اسفار کاملاً خلاف این را نوشته است. این در حالی است که در موارد زیادی همان نسخه بهتر از این تصحیح است. خلاصه آنکه انگیزه نقد این بود که تمجید و یا نقد هر اثری باید با واقعیت آن اثر هماهنگ باشد، نه افراط در مدح خوب است و نه در نقد، و آنچه در مقدمه تصحیح این جلد آمده است، از قسم اول است.

* جناب آقای دکتر محمدی ذیل عنوان «از نقد تا تنقید» فرموده اند: تنها باید نقد نمود، نه تنقید.

از جناب استاد می خواهم یک بار دیگر عبارت خود را بخوانند. ایشان که خود استاد منقول و معقول هستند، باید خوب بدانند که «تنقید» در عربی اصلاً به کار نرفته و غلط فاحش است و در فارسی نیز طبق تصریح مرحوم دهخدا غلط است، و بنده نیز واقعاً نمی دانم ایشان این کلمه را در فرهنگ خودشان به چه معنایی به کار می برد. آری، اگر کسی چیزی را نوشت و ادعایی و بزرگنمایی نداشت، در نقد آن نیز تنها به بیان اشکال باید بسنده کرد، ولی ...

در شماره ۹۸-۹۹ مجله وزین آینه پژوهش، مقاله «دشوارتر از تدریس استادانه» به عنوان نقد تصحیح جلد هشتم اسفار چاپ بنیاد حکمت اسلامی صدرا چاپ شد. جناب استاد دکتر مقصود محمدی که خود مصحح چند جلد اسفار و نیز ویراستار جلد هشتم بوده، نقدی بر مقاله مزبور و با عنوان «نقد بر نقد» نوشتند. قبل از هر چیز باید صمیمانه از ایشان تشکر کنم و دستشان را به گرمی بفشارم که اگر - خدای نخواست - حقی ضایع شده باشد، با نگاشته عالمانه ایشان اعاده شود و اگر من مرتکب اشتباه یا خطایی شده ام، با راهنمایی ایشان از آن آگاه شوم و لاقلاً یکی از مجهولات بی شمارم کم شود.

از سردبیر محترم مجله جناب حجت الاسلام و المسلمین استاد دکتر مهدوی راد نیز استدعا دارم - که بر خلاف اصل مقاله که حدود ده صفحه از آن حذف شده بود - دستور فرمایند تا مقاله «نقد بر نقد» جناب دکتر محمدی و نیز این نوشته، بدون هیچ حذفی، عیناً چاپ شود.

* جناب دکتر محمدی در مقدمه «نقد بر نقد» در مورد نگارنده نوشته است: «تابع احساسات شده، سره و ناسره را - با هم - باطل اعلام کرده و خشک و تر را بی رحمانه - با هم - به آتش کشیده و شتاب زده و غیر منصفانه به قضاوت نشسته اند».

در مقاله اینجناب بیش از پنجاه اشکال به تصحیح جلد هشتم اسفار ذکر شده بود و آن هم از باب نمونه بود، نه استقصای آنها. اگر جناب دکتر حتی یک اشکال از آن اشکالات را پاسخ داده بودند، می توانستند ادعا کنند که خشک و تریبی رحمانه به آتش کشیده شده، ولی وقتی شما تنها تکثیر اشکال کرده و پاسخ نداده اید، بهتر است خوانندگان قضاوت کنند چه کسی شتاب زده و غیر منصفانه به قضاوت نشسته است.

* در مورد انگیزه نقد، نگارنده - با کمال احترامی که برای مصحح محترم جلد هشتم و همه محققان سایر مجلدات اسفار قائل است و در مقاله نیز تلاش کرده که نهایت احترام ایشان را حفظ کند - ادعا می کند که بزرگنمایی هایی که تنها در مقدمه این جلد اسفار وجود دارد، هرگز با واقعیت هماهنگ نیست و این

«مصححان دخالتی نداشته و معیار بنیاد برای انتخاب نسخه‌ها خط مصنف، قدمت نسخه، معروفیت و ... بوده است».

سؤال این است که از میان ۲۴ نسخه خطی و بهتر بگویم از میان ۲۳۰ نسخه خطی اسفار، با چه ملاکی دوازده نسخه برای تصحیح این نه جلد اسفار انتخاب شد. در میان نسخه‌های انتخاب شده، نه نسخه خط مؤلف وجود دارد و نه قدمت نسخه ملاک بوده؛ زیرا قدیم‌تر از این نسخه‌ها نیز وجود داشته و حتی اگر معروفیت و اعتبار علمی کاتب ملاک باشد، باز رعایت نشده است.

سؤال دیگر این بود که آیا وقتی یک نسخه مثل نسخه شماره ۱۷۰۷ مجلس، در تمامی مجلدات مورد استفاده قرار گرفته و سایر نسخه‌ها هر کدام در تصحیح چهار یا شش یا تمام مجلدات به کار گرفته شده، آیا بهتر نبود که تنها یک بار در مقدمه جلد اول این دوازده نسخه معرفی شوند و تصویر صفحه اول و آخر هر کدام آورده شود و معرفی هر کدام چهار یا شش و بلکه نه مرتبه تکرار نشود تا کتاب درسی این قدر حجیم نگردد؟! اما آقای دکتر اشکال عدم وحدت روش در تصحیح را تأیید فرموده‌اند.

* در مورد اشکال پاورقی شماره ۸، ص ۸، آقای دکتر سکوت کرده و در مورد اشکال دیگر مرقوم فرموده‌اند: «از بخت بد، خط دستور حذف، گوشه‌ای از «لا» را می‌گیرد و حروف چین نیز آن را حذف می‌کند، به همین سادگی».

اولاً، آیا نباید مصحح محترم و ویراستار معظم حتی یک بار پس از انجام اصلاحات از سوی حروف چین آن را ملاحظه کنند؟ و یا آنکه ملاحظه کرده‌اند، اما به ذهن شریفشان نیامده که عبارت غلط است؟! آیا با کلمه «به همین سادگی» اشکال برطرف می‌شود؟ ثانیاً، اگر حروف چین‌های بی‌چاره نبودند، در آن صورت اشکالات را باید به گردن چه کسی می‌انداختیم؟ متأسفانه در بسیاری از جلسات دفاعیه رساله‌ها و نقد و بررسی کتاب‌ها، گناه را به گردن حروف چین می‌گذارند، و چه خوب است مقاله‌ای در دفاع از حقوق آنان نوشته شود. ضمناً جناب دکتر بهتر می‌دانند که فیلسوفان از کاربرد کلمه «بخت» پرهیز دارند و آن را نام یکی از بت‌های یونان باستان می‌دانند.

* در مورد کلمه «فصول» آقای دکتر فرموده‌اند: «به نظر بنده جمع منطقی یک توجیه خلاف قاعده است».

اولاً، اگر کتاب فلسفی با اصطلاح منطقی نوشته شود، خلاف قاعده نیست و اگر شما جمع منطقی را خلاف قاعده می‌دانید، معلوم نیست ملاصدرا پیرو نظر شما بوده باشد. ثانیاً، در لغت حد اقل جمع دو است، نه سه و احتمالاً لغت را قبول داشته باشید.

* آقای دکتر فرموده‌اند: «من درباره قسمتی از موارد مانند گزارش نسخه بدل‌ها، مستندسازی و مقدمه مصحح محترم، بحثی ندارم». وی سپس به این مسئله پرداخته است که چرا در مقدمه کتاب، شرح حال مؤلف، نوآوری‌ها، معرفی نسخه‌ها، جایگاه اسفار و نام کتاب نیامده، و فرموده‌اند: همه این مطالب جز معرفی نسخه‌های خطی در مقدمه المظاهر الالهیه، و کتاب ملاصدرا و حکمت متعالیه و ملاصدرا و ... آمده است.

در پاسخ آقای دکتر عرض می‌کنم: اولاً، نام صحیح کتاب، ملاصدرا و حکمت متعالیه است، نه حکمت متعالیه و ملاصدرا؛ همچنان که «القطب و المنطقه» صحیح است، نه القطب و المنطق.

ثانیاً، در کجای این کتاب‌هایی که شما معرفی فرموده‌اید، بحثی درباره نام صحیح کتاب اسفار آمده است. مقصود نگارنده این بود که شما بر روی جلد اسفار چاپ بنیاد آورده‌اید: «الحکمة المتعالیه ...»، و کلمه «العقلیه» را نیاورده‌اید. در واقع آنچه آورده شده است، باید آورده نمی‌شد و آنچه نیاورده‌اید، باید آورده می‌شد. روشن است که کلمه «العقلیه»، جزء نام کتاب است؛ در حالی که شما آن را حذف کرده‌اید، و مرحوم استاد آشتیانی در آثار ارزشمند خود مفصل بحث کرده‌اند که الحکمة المتعالیه نام اسفار یا نام فلسفه صدر المتألهین نیست، بلکه ایشان کتاب خاصی به این نام داشته است و مقصود نگارنده این است که مناسب بود کنگره در این تحقیق، نام کتاب و صحت و سقم فرمایش مرحوم آشتیانی را روشن می‌کردند.

و اما آنکه فرموده‌اید: «لزومی نداشته دوباره در کتاب اسفار که یک کتاب درسی است و نباید زیاد حجیم باشد، تکرار شود»، پاسخ این است که چگونه یک کتاب درسی که نباید حجیم باشد، ۵۲۰ صفحه مقدمه - که مطالب تکراری در آن کم نیست - آن را حجیم نمی‌کند، اما یک مقدمه کوتاه پنجاه صفحه‌ای تنها در ابتدای جلد اول در معرفی اجمالی مؤلف و جایگاه کتاب و نوآوری‌های مؤلف - آن گونه که مرحوم رفیعی قزوینی در دو صفحه نوشته‌اند - و معرفی نسخه‌ها و روش تصحیح آن را حجیم می‌کند؟! و سایر مجلدات نیز اصلاً نیازی به مقدمه نداشت.

* در مورد تعلیقات مرحوم سبزواری، از آقای دکتر محمدی استدعا می‌کنم یک بار دیگر عبارت را بخوانند تا ببینند اشکال چه چیزی بوده است و چگونه از پاسخ طفره رفته‌اند، و شاید خواسته‌اند ثابت کنند برخلاف آنچه در فلسفه می‌گویند طفره محال است، نه تنها طفره رفتن ممکن است، بلکه واقع نیز می‌شود.

* در مورد انتخاب نسخه‌ها، آقای دکتر گناه را به گردن بنیاد انداخته و فرموده‌اند:

نیست، بلکه از باب حمل بر غلط است. حمل بر صحت اقتضا می کند که گفته شود سهو و خطا و نسیان نبوده است (رجوع شود به قواعد فقهی).

ثانیاً، این عرف کجا بوده و این محققان چه کسانی هستند؟ بهتر است توضیح بفرمایید تا با آنان آشنا شویم.

ثالثاً، چرا در برخی از مجلدات همین کتاب اسفار تصحیح بنیاد حکمت و نیز کتاب الشواهد الربوبیه چاپ بنیاد، قرآن مجید جزء منابع تحقیق شده است و کدام جلد اسفار و کدام کتاب بنیاد حکمت اسلامی صدر طبق عرف محققان است و کدام یک نیست؟!

۲. آقای دکتر محمدی طرفدار و مدافع سرسخت ذکر نسخه بدل آیات شریفه قرآن شده و با کمال تعجب از حقیر خواسته اند که: «بهتر است ذکر نسخه بدل آیات شریفه جزء محاسن این تصحیح به شمار رود».

این پاسخ نیازی به جواب ندارد. تنها به محضر انور ایشان عرض می کنم که اکنون در پاکستان شیعیان را سر می برند، به جرم اینکه معتقد به تحریف قرآن هستید و برخی از کتاب های علمای شیعه و این گونه نسخه بدل ها را - که کلماتی از قرآن مجید را تغییر داده یا حذف کرده اند - شاهد مدعای خود قرار می دهند. حضرت استاد دکتر اعوانی (حفظه الله تعالی) فرمودند که وقتی دو نفر بحث می کردند که «لعلهم یتفکرون» صحیح است یا «لعلهم یشکرون»، مرحوم دهخدا به آنان فرمود: بنویسید: «لعلهم یتفشکرون»!

۳. در مورد آیات شریفه سوره طه، بنده این اشتباه را مرتکب شدم که سه آیه را دو آیه نوشته ام، ولی بحث در این نبود که دو آیه است یا سه آیه؛ بحث در کم و زیاد کردن آیات شریفه است، و نسبت دادن آن به صدر المتألهین تنها مزید اشکال می شود، نه رافع آن. و اگر گاهی مرحوم صدرا در نقل آیات شریفه کلمه ای را جایگزین می کند، از باب اقتباس یا نقل به مضمون است، نه نقل مستقیم آیات شریفه. در این خصوص نیز لازم بود مصحح محترم این گونه آیه شریفه را نقل کند که هم رعایت کلام صدرا شده باشد و هم قرآن مجید: «قال ... لم حشرتنی اعمی قال ... اتکک آیاتنا».

* در مورد فهرست اصطلاحات کتاب، مناسب این بود که برای هر جلد از مجلدات نه گانه اسفار تنها یک فهرست مطالب آورده شود و پس از پایان جلد نهم، یک یا دو جلد به فهراس متعدد و گوناگون اختصاص یابد و مفردات فنی و اصطلاحات طبق «اصطلاحنامه» فلسفه، منطق، کلام، عرفان و ... استخراج و تنظیم شوند و لازم نیست کل کتاب بازنویسی شود.

* در مورد کلمه «مبادی» فرموده اند: «گزارش این نسخه بدل لزومی نداشته است».

جای تعجب است که چگونه گزارش نسخه بدل هایی که غلط واضح هستند و بلکه نسخه بدل های مضحک، ضروری و لازم است، ولی اینجا که نسخه بدل صحیح است و متن کتاب غلط شده است، گزارش نسخه بدل لزومی نداشته است. نمونه نسخه بدل مضحک این است که در صفحه ۷۰ کتاب، صدر المتألهین درباره فخر رازی می گوید: «سبحان الله! هل وجد آدمی فی العالم بلغ إلى حدّه فی وفور البحث و التفتیش و کثرة التصانيف و الخوض فی الفکر ثم بعد عن الحق ...». مصحح محترم در پاورقی نسخه «مط» را گزارش کرده است که: الخوض فی الفلک.

* در مورد گزارش ابتدایی نسخه «تو»، سؤال این بود که چرا جناب آقای رشاد آنچه را در ابتدای علم النفس این نسخه آمده است، نه در پایان مقدمه خود گزارش کرده است و نه در ابتدای متن اسفار. بنابراین مشکل به جای خود باقی است. ثانیاً، آنچه جناب دکتر محمدی فرموده اند: «خط ناسخ نیست»، اولاً باید در معرفی نسخه تذکر داده شود. ثالثاً، تصویری که در ابتدای کتاب آمده است، نشان می دهد که خط همان ناسخ است.

* از مجموع سی اشکالی که نگارنده ذیل عنوان «اشکالات تصحیح و چگونگی گزارش نسخه بدل ها» و در ۲۴ مدخل ذکر کرده بودم، آقای دکتر محمدی تنها به همان پنج مورد گذشته پرداخته بود که همان گونه که بیان شد، در هیچ کدام توضیحات ایشان پاسخ اشکال نبود و در ۲۶ مورد دیگر نیز ایشان سکوت کرد و اگر جناب ایشان تنها به این اشکال پاسخ می دادند که در آغاز کتاب و براعت استهلال آن آمده است: «علی ترتیب الأشرف فالأشرف حتی بلغ إلى ادنی من ادنی البسائط و أحسها منزلة»، معلوم می شود تعبیراتی که بنده نوشته ام، با رعایت انصاف و اعتدال بوده است و یا دفاع آقای دکتر از چنین تصحیحی؟

* و اما حقیر ذیل عنوان «نگاهی به ارجاعات و کیفیت مستندسازی کتاب» حدود پنجاه اشکال ذکر کرده است و جناب آقای دکتر محمدی تنها به سه مورد آن پرداخته است.

۱. در مقاله آمده بود که چرا قرآن مجید جزء فهرست منابع تحقیق نیست؟ آقای دکتر فرمود: «قرآن مجید در عرف محققان جزء منابع تحقیق محسوب نمی شود و شاید هم فراموش شده و از قلم افتاده است. به هر حال بهتر است فعل مؤمن را حمل بر صحت کنیم».

اولاً، حمل فعل مسلمان بر سهو و نسیان حمل بر صحت

و اما آقای دکتر درباره فهرست اشخاص فرموده اند: «اگر عابدی کتاب را با دقت می خواند، اسامی دیگری را نیز پیدا می کرد که در فهرست از قلم افتاده است. درباره ابوالبرکات و ابی البرکات نیز فهرست نویس ما در ارجاع به آنها فرق گذاشته، اما در عین حال، هم فهرست نویس و هم خواننده عاقل می دانند که آن دو، یک نفرند».

اشکال نگارنده این بود که مراجعه کننده به فهرست برای یافتن نام ابوالبرکات بغدادی آیا باید به «ابوالبرکات» و «ابالبرکات» و «ابی البرکات» مراجعه کند یا آنکه باید فهرست نویس همه آنها را ذیل یک مدخل جمع کند؟! و نیز فهرست نویس باید یک مدخل برای خواجه نصیرالدین طوسی قرار دهد و تمام صفحاتی را که از وی یاد شده با هر عبارتی که باشد، تنها با ذکر شماره صفحه مشخص کند و عناوین فرعی مثل «المحقق»، «محقق الاشارات»، «شارح الاشارات» و ... را به همان مدخل اصلی ارجاع دهد.

* آقای دکتر محمدی فرموده اند: «شاه بیت هنر تحقیق، تصحیح درست و ارائه یک متن منقح قابل قبول و غیر مغلوط است». سپس فرموده: خوشبختانه جناب عابدی نتوانسته اند از جهت محتوا ایراد اساسی پیدا کنند؛ تنها پنج مورد اشکال پیدا می کنند که هیچ یک از آنها هم وارد نیست. ابتدا این پنج مورد را بررسی می کنم و سپس به قسمت اول فرمایش جناب دکتر می پردازم.

نگارنده نوشته است: «شدة الالتحام به معنای جوش خوردن و اختلاط با یکدیگر است و مطابق با عبارت المباحث المشرقیه نیز می باشد». آقای دکتر اگر دقت می کردند، معلوم بود که نگارنده «اختلاط» با یکدیگر را مطابق با کلام فخررازی دانسته است، نه کلمه «التحام» را. نگارنده قبل از شما به عبارت المباحث المشرقیه مراجعه کرده و عبارت را دیده بود که اختلاط را می گوید.

مصصح محترم در متن اسفار عبارت را این گونه آورده است: «شدة اللحاح»، و نگارنده معتقد است که باید عبارت «شدة الالتحام» باشد. جناب دکتر محمدی در دفاع از مصصح نوشته اند: «به نظر می رسد به معنای لحاح در لغت مراجعه نشده است. در لغت: لحت العین: ای لصقت اجفانه بالرمص. معلوم می شود ملاصدرا آگاهانه به جای اختلاط از کلمه لحاح استفاده کرده».

به جناب آقای دکتر عرض می کنم: حقیر به لغت مراجعه کرده است، ولی ظاهراً شما به لغت مراجعه نکرده اید؛ زیرا کلمه «اللحاح» در لغت عربی به کار نرفته و غلط است و ثانیاً، بر فرض که این کلمه ساختگی و من درآوردی شما در لغت به کار رفته باشد، ولی مصدر باب مفاعله چه ربطی به فعل ثلاثی مجرد

«لحت العین» دارد. لحت العین صحیح است، ولی لحاح چه ربطی به آن دارد و اگر به لغت مراجعه می شد، معلوم می شد که «التحام» به معنی جوش خوردن و به هم برآمدن شکاف چیزی است»، کاملاً مناسب با مطلب مورد بحث است.

دومین اشکال محتوایی این است که مصصح محترم در متن اسفار آورده است: «لأنها إنما تحدث عند حدوث المزاج الصالح والمتأخر لا يكون علة المتقدم». نگارنده معتقد است که کلمه «عند» غلط است و باید «بعد» آورده شود. آقای دکتر محمدی فرموده اند: «بحث در این است که نفس که حال در مزاج است، نمی تواند علت و مقوم محل یعنی مزاج باشد؛ به دلیل اینکه حال - یعنی نفس - هنگام حدوث محل - یعنی مزاج - حادث می شود...».

در پاسخ آقای دکتر عرض می کنم: این عبارت هم در بحث از اتحاد یا مغایرت نفس و مزاج و نیز در بحث جوهریت یا عرضیت نفس آمده است (اسفار، ج ۸، ص ۳۴ و ۴۹)، ولی توجه به عبارت های صدر او و فخررازی مطلب را روشن می کند: در ص ۳۵ فرموده: «النفس حادثة بعد المزاج و تمام صور الاعضاء».

در ص ۳۴ فرموده: «المزاج من العلل المعدة للنفس و العلة المعدة... و ان كانت علة بالعرض - لکنها متقدمة بالطبع». در ص ۳۴ آمده است: «کیف يتقدم النفس علی ما يجب تأخرها عنه».

فخررازی نیز در المباحث المشرقیه، ج ۲، ص ۲۳۳، می گوید: «لکن النفس لیست كذلك لانها انما تحدث بعد حدوث المزاج الصالح والمتأخر لا يكون علة للمتقدم، فالنفس لا تكون علة لحصول ذلك المزاج».

بنابراین دیگر تردیدی نمی ماند که صدر المتألهین می گوید نفس، پس از مزاج حاصل می شود. بسیار جالب است که آقای دکتر محمدی فرموده اند: «منظور از تقدم و تأخر، تقدم و تأخر علی است، معلول متأخر از علت است و نه بعد از علت. علت هم بر معلول تقدم دارد، اما قبل از معلول نیست» و سپس نتیجه گرفته اند که کلمه «عند» در عبارت یاد شده، صحیح است و «بعد» غلط است.

با عذرخواهی فراوان، خدمت آقای دکتر عرض می کنم: آنچه شما در فلسفه شنیده اید که علت تقدم ذاتی بر معلول دارد نه تقدم زمانی و زماناً معیت با معلول دارد و معلول نیز تأخر ذاتی از علت دارد و زماناً بعد از آن نیست، سخنی صحیح است، ولی ربطی به اینجا ندارد. معیت علت و معلول زماناً مربوط به علت نامیه و معلول آن است، اما مزاج علت معده برای نفس است و

هیچ کس نمی گوید که علت معده، تنها تقدم ذاتی بر معلول دارد و زماناً با آن معیت دارد.

قل للذی یدعی فی العلم فلسفه
حفظت شیئاً و غابت عنک اشیاء

سومین اشکالی که جناب دکتر محمدی به آن پرداخته اند، این است که مصحح محترم عبارت اسفار را این گونه ضبط کرده اند: «منها ان القوة الباصرة لا يقصر ادراكها على نوع واحد» و نگارنده در نقد خود نوشته است: «روشن است که لایقتصر صحیح است».

حضرت دکتر در پاسخ خود مرقوم داشته اند که: «معلوم می شود صحیح بودن یقتصر آن قدر روشن و بدیهی بوده که هیچ نیازی به دلیل و شاهد نبوده است و اگر من حالا بگویم همان لایقتصر صحیح است و نه لایقتصر، منکر بدیهیات شده ام. با این حال، من معتقدم لایقتصر درست نیست ... بنابراین عبارت باید لایقتصر، به صورت مجهول باشد».

در پاسخ ایشان عرض می کنم که نه تنها شما منکر بدیهیات شده اید، بلکه عجیب آن است که بر آن اصرار نیز داشته اید: اولاً، آنچه صدر المتألهین ذکر کرده، عین عبارت فخر رازی است که در المباحث المشرقیه، ج ۲، ص ۲۵۳، آمده است: «الثالث ان القوة الباصرة لا يقصر ادراكها على نوع واحد». بنابراین آنچه حقیر نوشته است، مطابق با منبع و مصدر اسفار است.

ثانیاً، آقای دکتر که طرفدار لغت هستند، باید بدانند که کلمه «اقتصر» با حرف جرّ «علی» به کار می رود، ولی فعل ثلاثی مجرد قصر و باب افعال آن - چه معلوم و چه مجهول - مفعول اول را بدون واسطه می گیرند و مفعول دوم را با حروف جرّ «عن»، نه «علی». بنابراین حرف جرّ «علی» شاهد بسیار خوبی است بر آنکه اقتصر صحیح است.

ثالثاً، حضرت عالی «اقتصر علی» را درست معنا کرده و اشتباه نتیجه گرفته اید؛ لذا منکر بدیهیات شده اید. معنای عبارت این است که ادراک قوه باصره منحصر بر یک نوع نیست. پاسخ جناب دکتر به دو اشکال دیگر نیز این است که: «اینها جزء شایع ترین اشتباهات تایی است که ما هم کم نداریم».

* در مورد کیفیت معرفی نسخه ها، جناب آقای رشاد فرموده اند: نسخه شماره ۱۷۰۷ مجلس شماره صفحات آن ۹۱۴ است، و جناب آقای اکبریان فرموده اند: تعداد برگ های آن ۵۱ است، و جناب آقای دکتر محمدی فرموده اند: جناب اکبریان تعداد صفحات جلد نهم را گزارش کرده اند و جناب رشاد تعداد مجموعه مجلدات نه گانه را.

به محضر ایشان عرض می کنم که جناب رشاد در مقدمه خود صفحه سی و هفت فرموده: این نسخه جلد اول و چهارم اسفار است و در کتاب کتابشناسی جامع ملاصدرا، ص ۱۴۹، نیز همین گونه معرفی شده است. نگارنده می داند که تقریباً در مقدمه تمامی نه جلد اسفار چاپ بنیاد این نسخه معرفی شده است و معلوم می شود که مشتمل بر کل اسفار است، ولی اشکال این است که کیفیت معرفی نسخه در این تصحیح چگونه است؟ وقتی حضرت آقای رشاد می نویسند: «این نسخه جلد اول و چهارم اسفار است»، آیا معنای این کلام آن است که مشتمل بر کل اسفار است یا تنها جلد اول و چهارم آن است؟! *

چون جناب آقای دکتر محمدی در پایان «نقد بر نقد» خود فرموده اند بیست صفحه از جلد هشتم دو چاپ اسفار (چاپ مصطفوی و چاپ بنیاد) را مقایسه و نتیجه را ارائه کنم و در جای دیگر نیز فرموده اند که عابدی خوشبختانه غیر از پنج اشکال محتوایی، نتوانسته اشکال دیگری پیدا کند و در آنها نیز به خطا رفته، در اینجا برخی دیگر از اشکالات محتوایی این تصحیح را تذکر می دهم تا آقای دکتر تصور نکنند اشکالات کتاب منحصر در موارد ذکر شده است، و این در حالی است که اولاً، هیچ کدام از پاسخ های جناب دکتر به پنج اشکال فوق صحیح نبود، و ثانیاً، تمام آنچه در مقاله سابق و در این مقاله ذکر شده، از باب مشت نمونه خروار است و ایشان فکر نکنند دیگر اشکالی نتوانسته ایم پیدا کنیم و ثالثاً، بنده هیچ نسخه خطی از کتاب در اختیار ندارم تا میزان اشکالات و اشتباهات این تصحیح را نشان دهم و تنها بر اساس دو صفحه اول کتاب که تصویر نسخه خطی موجود بوده، ده ها اشکال وجود داشت که در مقاله قبلی ذکر شد. رابعاً، نمی دانم جناب دکتر چرا از اشکالات مربوط به مقدمه و نیز اشکالات مربوط به ناهماهنگی در کیفیت ارجاعات کتاب و نیز ثبت و ضبط کلمات که مربوط به ویراستار محترم است، حتی نامی نبرده؟ آیا جواب آنها را نیز مانند این جواب ها دانسته یا لا اقل آنها را وارد می داند و یا خود را به کوچه علی چپ می زند؟

اینک قسمتی دیگر از اشکالات محتوایی این تصحیح؛ برای پرهیز از اطاله نوشتار، ابتدا عبارت جلد هشتم اسفار، چاپ بنیاد حکمت و سپس با فلش صحیح آن ذکر می شود.

۱. ص ۳۲، س ۱: «فهب ان العنصرین الثقیلین اجتماعاً لجامع من خارج بل لمجرد الاتفاق». این عبارت فریاد می زند که باید اینگونه باشد: «... اجتماعاً لا من خارج ...».

۲. ص ۳۲، س ۸: «ثم لا یبقی ذلک القسر زماناً» ثم بقی ذلک القسر زماناً.

۲۳. ص ۵۸، س ۱۵: ضرورية و نافعة ے ضرورية أو نافعة .
۲۴. ص ۵۸، س ۱۶: وهى التى تنبعث على ے وهى التى تبعث على .
۲۵. ص ۵۸، س ۱۷: على أنها فاعل ے على أنها فاعلة .
۲۶. ص ۵۹، س ۸: تدرك بالحاسة ے تدرك مايماسه .
۲۷. ص ۶۰، س ۱۱: فتركب انساناً ے فتركب صورة انسان .
۲۸. ص ۶۰، س ۱۱: بصورة طير ے بصورة طين .
۲۹. ص ۵۳، س ۱۴: والعرض العامة الطبيعى ے والعرض العام الطبيعى .
۳۰. ص ۵۴، س ۱: ان القوة النامية تفعل اولاً بدنأ حيوانياً ثم تأتيها القوة الحيوانية ے ان القوة النامية تفعل اولاً بدنأ نباتياً ثم تأتيها القوة الحيوانية .
۳۱. ص ۵۴، س ۹: متشعبة منها ے متشعبة منها .
۳۲. ص ۵۴، س ۹: معلولة لنا ے معلولة لها .
۳۳. ص ۶۰، س ۱۶: اما المتخيلة المتصرفة فمسكنها البطن الأوسط من الدماغ واما الوهمية فمسكنها البطن الاوسط من الدماغ . غلط بودن اين عبارات تصور نمى كنم نياز به توضيح داشته باشد و صحيح آن اين گونه است: ... واما الوهمية فمسكنها نهاية البطن الاوسط من الدماغ . كه هم مطابق با المباحث المشرقية، ج ۲، ص ۲۵۱ و نيز النفس من كتاب الشفاء، ص ۱۶۲ است .
۳۴. ص ۶۹، س ۵: وحسن ترتب الوجود ے وحسن ترتيب الوجود .
۳۵. ص ۷۱، س ۱۸: لعدم القوة الحساسة ے لعدم القوة الحاسة .
۳۶. ص ۷۲، س ۱: وكانت احد القوتين ے و كان احدى القوتين .
۳۷. ص ۷۲، س ۱۳: حصلت فيه الكيفية اللامسة مع ے حصلت فيه القوة اللامسة مع .
۳۸. ص ۷۴، س ۴: إلى تنبه النفس ے إلى تلبس النفس .
۳۹. ص ۷۶، س ۲: ارفع قدماً ے ارفع قدراً .
۴۰. ص ۷۷، س ۸: وجميع الاعضاء ے وجميع الاعضاء .
۴۱. ص ۷۷، س ۱۸: وليس لقائل ان يقول ان ... لا لما قيل ... بل بما أقول ے ... بل لما أقول .
۴۲. ص ۸۳، س ۸: وهى التى تريد ے وهى التى تزيد .
۴۳. ص ۸۴، س ۴: النقصان الذى على تناسب طبيعى ے الذى يكون على تناسب طبيعى .
۴۴. ص ۸۴، س ۶: فان قلت: فالفاعل فى السمن و الهزال

- آقاي دكتور تعجب کرده اند كه چرا بنده گفته ام فهم متن ملاك نبوده است! آيا همین دو مورد كافی نیست؛ در حالی كه در چاپ مصطفوی صحیح آمده است .
۳. ص ۱۷، س ۴: فهو لا يلزمهم ان يردا ے فهو لا يلزمهم ان يردا .
۴. ص ۱۷، س ۱۱: الهيو ليان ے الهيو لانيان .
۵. ص ۱۸، س ۱۰: من حيث حساسيتها ے من حيث ان حساسيتها .
۶. ص ۱۹، س ۲: إلا بشيء لا نعتد به ے لا يعتد به .
۷. ص ۱۹: فان ذلك مما يحتاج الى الريان حتى به هذا الكون ے ... الى الريان حتى يتحقق به هذا الكون .
۸. ص ۶۰، س ۱۷: البطن الآخر من الدماغ ے البطن الأخير من الدماغ .
۹. ص ۶۸، س ۷: بل العقل يدرك لجميع الأمور ے بل العقل مدرك لجميع الأمور الكلية .
۱۰. ص ۱۰۲، س آخر: الأرواح المنفجرة ے الأروام المنفجرة .
۱۱. ص ۱۰۵، س ۱: والثالث تشبيهاً بهما ے والثالث تشبيهاً بهما .
۱۲. ص ۱۰۸، س ۵: ثم نذكر قاعدة كلية من العلم الالهي و الفلسفة الكلية - افادنا الله - وينكشف بها هذا المطلب ے ... الكلية - التى افادنا الله - ينكشف .
۱۳. ص ۴۳، س ۵: فلو كان المشكل مزاجه ے فلو كان المشكل لذلك العضو هو مزاجه .
۱۴. ص ۱۲۹، س ۸: لأن يصير جواهر الاعضاء ے لأن يصير من جواهر الأعضاء .
۱۵. ص ۱۲۹، س ۱۰: عشرة مرة ے عشرة مرات . و لكنه ے خمسين مرة .
۱۶. ص ۱۲۹، س ۱۱: فى جواهر الاعضاء الاصلية ے فى جواهر الأعضاء الاصلية .
۱۷. ص ۱۲۹، س ۱۴: متشابه المزاج ے متشابه الأجزاء .
۱۸. ص ۶۰، س ۱۸: منهم من يجعل الحيوانية عبارة ے منهم من يجعل النفس الحيوانية عبارة .
۱۹. ص ۵۷، س ۹: كمال لجسم طبيعى ے كمال اول لجسم طبيعى .
۲۰. ص ۵۵، س ۳: موجودة فيها ے موجودة فيه .
۲۱. ص ۵۸، س ۵: كمالاً فى النشوء ے كماله فى النشوء .
۲۲. ص ۵۸، س ۱۵: قوة تنبعث على تحريك ے قوة تبعث على تحريك .

۶۵. ص ۴۹، س ۱۷: فاما ماهیه ذلك الشيء ے و اما ماهیه ذلك الشيء .

۶۶. ص ۵۰، س ۷: ان یبقی مجهولاً ے ان تبقى مجهولة .

۶۷. ص ۵۱، س ۱۵: و هیته ے و هیته .

۶۸. ص ۸۹، س ۱۲: لا بد فی کل فعل جسمانی فاعل مزاول ے لا بد فی کل فعل جسمانی من فاعل مزاول .

۶۹. ص ۹۷، س ۸: فالاجسام النباتیه و الحيوانیه کل منهما ے ... کل منها .

۷۰. ص ۱۰۷، س ۵: و هو باطل - کما وقعت الاشارة -، إلیه ے ... - کما وقعت الاشارة إلیه - .

۷۱. ص ۱۸، س ۱۴: لانا نقول فی رفع ما ذکره ے لانا نقول فی دفع ما ذکره .

۷۲. ص ۳۴، س ۲: منها ان النفس لا یحدث ے ... لا تحدث .

۷۳. ص ۳۴، س ۱۵: فی بدن هو الحافظ لها ے فی بدن الانسان هو الحافظ لها .

۷۴. ص ۳۴، س ۱۷: فان الجامع لاجزاء بدن الجنین نفس الوالدین ے فان الجامع لاجزاء بدن الجنین هو نفس الوالدین .

۷۵. ص ۳۷، س ۱۲: الی ان يتم البدن الی آخر العمر ے ... و الی آخر العمر .

۷۶. ص ۳۶، س ۵: بارادة متجددة ے بارادات متجددة . آنچه ذکر شد، نمونه ای از اشکالات تصحیح جلد هشتم

اسفار چاپ بنیاد حکمت بود که تنها با مقایسه و مطالعه اجمالی و تصحیح قیاسی و بدون در دست داشتن نسخه خطی از کتاب به دست آمد و صرفاً برای اجابت درخواست جناب آقای دکتر مقصود محمدی است تا ایشان بهتر با «تصحیحی که چند چندان دشوارتر از تدریس استادانه» بوده، آشنا شوند و آیا هنوز خود را سپر بلا و شریک جرم می دانند و از این گونه تصحیح دفاع می کنند؟! همان گونه که ملاحظه می شود، این اشکالات تنها بخشی از اشکالات - نه همه اشکالات - و مربوط به ۱۳۰ صفحه اولی کتاب است، و تا ثریا این بنا این گونه پیش رفته است .

آری، اگر تصحیح و تحقیق کتاب به معنای جمع کردن شش نسخه خطی در یک نسخه چاپی باشد، بدون آنکه داورى بین نسخه بدل ها ملاک باشد، با توجه به آنکه ۲۳۰ نسخه خطی از اسفار وجود دارد، ۳۷ مرتبه دیگر باید کتاب اسفار تصحیح شود .

و جناب دکتر مقصود!

در این شب سیاهم گم گشت راه مقصود از گوشه ای برون آی ای کوکب هدایت از هر طرف که رفتم، جز وحشتم نیفزود زنهار از این بیابان وین راه بی نهایت

فی قوة من القوى ے ... فی السمن و الهزال أي قوة من القوى .

۴۵. ص ۸۶، س ۱۴: غذاء رطباً و یابساً ے رطباً أو یابساً .

۴۶. ص ۸۸، س ۶: كان التوجه إلیه غایة المتحرك ے كان المتوجه إلیه ...

۴۷. ص ۸۸، س ۵: و الكبيری ظاهرة ے [اما الصغری فظاهرة لانه لا معنى للهضم الا التحريك عن الصورة الغذائية الی الصورة العضویة] و الكبيری ظاهرة .

۴۸. ص ۲۱، س ۸: بعد أنه جوهر أو عرض ے بعد أنها جوهر أو عرض .

۴۹. ص ۲۳، س ۵: ليس الجوهری ے و ليس الجوهری .

۵۰. ص ۲۳، س ۱۲: هل جوهر أو عرض ے هل هی جوهر أو عرض .

۵۱. ص ۲۴، س ۷: بالمعنى الذى به مادة ے بالمعنى الذى هی به مادة .

۵۲. ص ۳۱، س ۱۵: ما يتعلق بالحطب ے كما يتعلق بالحطب .

۵۳. ص ۳۰، س ۱۲: حيث يضعف ے حيث تضعف .

۵۴. ص ۳۰، س ۸: و حلّه أن المقسر ے و حله أن المقسور .

۵۵. ص ۶۶، س ۱۴: فليس لقائل ان يقول ان النفس ے فليس لقائل ان يقول لم لا يجوز ان تكون النفس .

۵۶. ص ۶۷، س ۲: فان صادف ے فان صادفت .

۵۷. ص ۶۷، س ۱۱: الی فعل آخر محتاج ے الی فعل آخر محتاج إلیه .

۵۸. ص ۶۷، س ۱۷: الادراكات مختلفة فقد بطل اصل الحجة ے الادراكات مختلفة فقد صدرت عن القوة الواحدة ے و هی الحس المشترك - هذه الادراكات المختلفة و قد بطل اصل الحجة .

۵۹. ص ۶۷، س ۵: و أيضاً القوة الواحدة ے و أيضاً القوة الباصرة الواحدة .

۶۰. ص ۵۲، س ۱: لحوق ما ے لحوقاً ما .

۶۱. ص ۵۲، س ۹: فان تلك الصورة لو كان من فعل النفس فيزول بزوالها و ان لم يكن من فعله فكانت المادة متحصلة بصورة اخرى غير النفس فلم يكن النفس ... در این عبارت شش غلط وجود دارد و صحیح آن این گونه است: فان تلك الصورة لو كانت من فعل النفس فتزول بزوالها و ان لم تكن من فعلها و كانت المادة متحصلة بصورة اخرى غير النفس فلم تكن النفس .

۶۲. ص ۱۰۹، س ۱۴: و لتحقق ما فی هذا الوجه ے و لتحقق ما فی هذا الوجه .

۶۳. ص ۱۱۴، س ۳: وقعت الحرارة الغریزیه ے وقعت الحرارة الغریزیه .

۶۴. ص ۱۱۴، س ۱۵: علی مزاج المورد ے علی مزاج الوارد .

